یادداشت

ایران و آمریکا بعد از ماجرای پهپاد

دیپلماسی سخت

ساسان کریمی*

● هرچند به گواه تاریخ رخدادها گاه اهمیت تعیین‌کننده‌ای در روابط بین کشورها داشته‌اند اما به دلایل متعدد تنش‌های جاری میان ایران و ایالات متحده را نباید معطوف به رخدادها تحلیل کرد. زیرا به نظر می‌رسد همه چیز به غایت تحت کنترل اطراف این ماجراست. بنا بر این موضوع، به جای تمرکز بر رخدادها باید گرایش‌های مختلف را در این موضوع ردیابی و پایش کرد. اوج رخدادهای مؤثر می‌توانست هدف‌قراردادن پهپاد آمریکایی توسط ایران باشد. اما حالا که این رخداد به هر علت با واکنش متقابل آمریکا مواجه نشده، ایران در وضعیت متفاوتی با گذشته قرار دارد که لازم است درباره چگونگی بهره‌برداری از آن و خطرهای احتمالی دقیق‌تر اندیشید.

ترامپ مانند هر کس دیگری در کنار پرداختن به مسائل آمریکا به مثابه یک کل واحد، به مطامع خود نیز که مهم‌ترین آنها در حال حاضر انتخابات ۲۰۲۰ است، نگاه می‌کند. امری که ممکن است با توجه به ویژگی‌های شخصی ترامپ بیش از هر سیاست‌مدار دیگری بر او مؤثر باشد و در او عریان. او در روند دو سال گذشته راه‌های مختلفی را برای مواجهه با ایران آزموده است: اخطار، تعویق، تهدید، تحریم، تطمیع، فرستادن پیام و به تازگی خونسردی. برخورد او با ایران نیز مانند اغلب موضوعات اساسی روی میز او می‌تواند هم فرصت و هم تهدیدی برای انتخابات پیش‌رو باشد: تنش بیش از حد و احیانا آغاز مقابله نظامی احتمالا پایگاه رأی او را تضعیف خواهد کرد ولی اتهام بی‌عملی و ضعف در مقابل ایران نیز برای او تهدید محسوب می‌شود، بنابراین او به محض خارج‌شدن از محدوده‌ای به میانه، ممکن است دست به هر عملی بزند: از تعلیق تحریم‌ها تا اقدام نظامی.

همه آگاه‌اند که خط درون‌حاکمیتی دیگری نیز در ایالات متحده وجود دارد؛ خطی که اگرچه خط جنگ است اما قدرت مطلق را در آمریکا ندارد و برای هر عملی نیازمند جلب نظر رئیس‌جمهور است. منافعش لزوما بر منافع ترامپ منطبق نیست، به اندازه ترامپ نگران انتخابات نیست و شاید حتی برد انتخابات را نیز در گرو استثنائی‌کردن شرایط ارزیابی می‌کند. این خط در تلاش است تا به هر شکل که هست - صحنه‌سازی، تبلیغات یا زمینه‌چینی برای تحریک ایران - زمینه را برای «مشروعیت‌زدایی» از ایران فراهم کند. بدیهی است که ایران باید حتی در واکنش‌هایش به موضوع برجام یا اعمال امنیتی و حفاظت از تمامیت ارضی کشور از دادن بهانه به دست ایشان تا حد ممکن خودداری کند.

از طرف دیگر اگرچه ایران سنتا دارای دو گرایش سیاسی است که اتفاقا یکی از محل‌های مهم اختلافشان سیاست خارجی نظام بوده، اما با پیش‌رفتن سیاست فشار حداکثری آمریکا این دو گرایش در فقره سیاست خارجی به یکدیگر نزدیک شده‌اند و دو هدف را کمابیش دنبال می‌کنند: در کوتاه‌مدت به دنبال به‌حداقل‌رساندن فشارهای اقتصادی و تحریمی علیه خود و در درازمدت احتمالا به دنبال تثبیت مواضع و جایگاهشان در منطقه و جهان.

محدودیت‌های ایران اما از یک جهت قرارداشتن در فشارهای تحریمی و از جهت دیگر اتخاذ تصمیماتی مرضی‌الطرفین است که نه به وادادگی و بی‌عملی تعبیر شود و نه آن‌قدر تندروانه قلمداد شود که مشروعیت به‌جامانده از برجام را از چهره کشور بزداید و اطراف دیگر این معادله را به یکدیگر نزدیک کند.

از این رو به نظر می‌رسد تصمیم ایران بیشتر بر انجام اعمال با پشتوانه حقوقی متمرکز است به طوری که هر مسیری که برای پیشرفت حوادث ایجاد شد، ایران به لحاظ حقوقی دست بالا را داشته باشد. در عین حال گرایشی نیز در این میان قابل تشخیص است که اگر ایران بتواند بی‌هزینه و با پیشبرد امور با استفاده از نقطه ضعف انتخاباتی ترامپ و اختلاف میان گرایش‌های فوق مرز تحمل خود را سختگیرانه تعیین کند، هم هزینه خروج آمریکا از برجام را نزد دیگر اعضای آن و نیز جامعه جهانی بالا می‌برد و هم در ادامه دست بازتر و امتیازات بیشتری را برای ورود به هرگونه توافق مستقیم یا با واسطه خواهد داشت.

در این میان ایران باید توجه کند که:

رفتارهای هرچند حقوقی ولی در مغایرت با افکار عمومی جهان را در دستور کار قرار ندهد. چراکه وجهه مشروع امروز ایران در صحنه جهانی در مقابل آمریکایی که نه تنها از برجام که از بسیاری دیگر از توافقات بین‌المللی خارج شده نباید به واسطه یک اشتباه از بین رود.

امر سیاسی امر قدسی نیست: همان‌طور که در پرونده هسته‌ای تا پیش از مناظرات ریاست‌جمهوری تفکری مبتنی بر مذاکره معنادار (در مقابل قرائت بیانیه) متصور نبود و صرفا با اظهارات دکتر ولایتی و دکتر روحانی در مناظرات این موضع به رسمیت شناخته و طرح عمومی شد. باید دانست که البته اگر نه همه ولی نوعا بر سر بسیاری منافع می‌توان مذاکره و امتیازاتی را ردوبدل کرد.

ادامه در صفحه ۱۵

politics@sharghdaily.ir

اکنون چه باید کرد؟

ادامه از صفحه ۲

این وضعیت ناپایدار است و باید به سمتی برود که یک نیرو، دیگری را حذف کند یا به رسمیت بشناسد. آنچه نیروهای اصلاح‌طلب را از دیگران متمایز می‌کند، تصمیماتی از سوی آنان است که به این فرایند مسالمت‌آمیز کمک کند تا نیروها یکدیگر را به رسمیت بشناسند. و تا این اتفاق نیفتد وارد فضای توسعه و ثبات نخواهیم شد. در مورد تصمیمات جزئی هم انواع تصمیماتی که گرفته می‌شود، اینها خیلی مسائل مهمی نیست. باید مسئله کلان را به شکل اساسی‌تری حل کرد ضمن اینکه اصلاح‌طلبان و اصولگرایان و نیروهای دیگر، ذات ثابتی ندارند که بگوییم مثلا ماشین مشخصی است که با اطلاعاتی که می‌دهیم همیشه یک تصمیم از آن بیرون می‌آید. اینها تابع شرایط محیط هستند، متحول هستند، تغییر کرده‌اند. در اصلاح‌طلبان تغییرات جدی رخ داده، در بخش عمده‌ای از اصولگرایان هم این تغییرات به وجود آمده، بنابراین نمی‌توانیم تصمیمات مشخصی را طی ۴۰ سال گذشته به اینها ارجاع دهیم. همه اینها همسو با تغییرات اجتماعی سعی کرده‌اند خودشان را تطبیق دهند البته گاهی هم ایستادگی کرده‌اند. در مورد اقناع‌گری هم این‌طور نیست که فکر کنیم نیروهایی هستند که می‌توانند تاریخ و جامعه را بسازند. درواقع بخش عظیمی از رفتارهایمان در گذشته را که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم رودخانه‌ای بوده که آب با شدت زیادی می‌رفته ما هم سوار قایقی بوده‌ایم. در آن لحظه پارو می‌زنیم و یک متر عقب می‌رویم یا جلو. یا آن زمان تصور می‌کردیم که خیلی کار می‌کنیم اما الان که به این رودخانه به شکل بلندمدت نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در خیلی از وقت‌ها کارهایی که انجام می‌شده، تغییرات چشمگیری را ایجاد نکرده است. این روند کلی جامعه است که همه را با خودش به سمتی که مشخص است، حرکت می‌دهد. بنابراین به جای اینکه این نوع تمایزات را برای اصلاح‌طلبان یا اصولگرایان قائل شوم، یا این نوع داوری‌ها را در مورد تصمیماتشان انجام دهیم، باید از منظر کلان‌تری به قضیه نگاه کنیم شاید چشم‌انداز بهتری را این منظر به ما نشان دهد.

◣ تصور من این است که شما اثرگذاری جناح‌های سیاسی را به تصمیمات جزئی تقلیل می‌دهید؛ تصمیماتی که در تاریخ نقش جدی نداشته‌اند. البته رویکرد فروتنانه شما به توان جناح‌های سیاسی اصولگرا و اصلاح‌طلب و اینکه تصمیمات آنها در مسیر تاریخ چندان تعیین‌کننده نبوده است، سویه دیگری هم دارد و آن، تقلیل‌دادن اشتباهاتی است که هر دو جناح در مسائل سیاسی و اجتماعی مرتکب شده‌اند. با این رویکرد مثلا مجلس ششم و حوادث آن یا تندروی‌های اصلاح‌طلبان در شورای شهر را چطور ارزیابی می‌کنید؟ آیا اینها تصمیماتِ جزئی بوده‌اند که نقشی در تحولات اجتماعی نداشته‌اند؟ مثلا حمایت از هاشمی و شکست اصلاح‌طلبان در انتخابات، یک تصمیم جزئی است؟ مواجهه و خصومت اصولگرایان با ایده جامعه مدنی و دموکراسی و نادیده‌انگاشتن تحولات اجتماعی، منجر به تصمیماتی شده که اکنونِ ما را ساخته‌اند. از این منظر است که معتقدم نوعی رویکرد تقلیل‌گرایانه درپاسخ شما هست. پرسش دیگر اینکه واقعا اگر اصولگرایان، اصلاح‌طلبان یا به‌قول شما رقیب را به رسمیت بشناسند، مشکلات مرتفع خواهد شد؟ به‌نظر می‌رسد این راهکارها، مربوط به قبل از حوادث دی‌ماه ۹۶ است. حوادثِ ۹۶ را باید جدی گرفت، شکاف‌های عمیقی بین جامعه و جریان‌های سیاسی رخ داده است. چندان امیدی به اصولگرایان نیست اما اصلاح‌طلبان توان بازگشت به جامعه را دارند و این بازگشت نیازمند یک تصمیم است و آن تسویه اصلاح‌طلبانی است که بیش از دغدغه مردم، سودای ماندگاری در قدرت و دغدغه منافعشان را دارند. پرسش اساسی این است که آیا وقت انشعاب در اصلاح‌طلبان فرا نرسیده است؟

سؤالتان نکته خوبی را مطرح کرد که شاید مجبور شوم پاسخ قبلی‌ام را تکمیل کنم. می‌گویم تصمیمات جزئی تأثیری در فرایند کلی ندارند زیرا اصلاح‌طلبان باید زمین بازی را تغییر دهند نه تاکتیک‌های بازی. مثالی می‌زنم تا روشن شود. این مثال مربوط به گذشته است. در سال ۱۳۷۸، درآمدهای نفتی ایران کم‌کم افزایش یافت. از نظر من این تحول به معنی تغییر اساسی در ساختِ بازی بود؛ ساختی که در سال ۱۳۷۷ و ۷۶ با کاهش درآمدهای نفتی به شکل دیگری درآمده بود، با افزایش درآمدهای نفتی دوباره به ساختار نفتی برگشت. اینجا اصلاح‌طلبان باید تصمیم اساسی و راهبردی می‌گرفتند و اجازه نمی‌دادند درآمدهای نفتی ساختار بازی را تغییر دهد. به نظرم تصمیمات جزئی نمی‌توانست تغییر و تحولی در جامعه ایران ایجاد کند. همان زمان به آقای خاتمی در نامه‌ای نظراتم را گفتم و دولت هم حساب ذخیره ارزی را درست کرد و من هم انتقاداتی داشتم. بنابراین مسئله این است که من به تصمیماتی اهمیت می‌دهم که اتفاقا به اصلاح‌طلبان و اصولگرایان یا هر کنشگر سیاسی دیگر کاملا مربوط است، تصمیماتی که متوجه تغییر ساخت بازی باشد. یکی بحث نفت است که فوق‌العاده اهمیت دارد. بحث نهادهای مدنی که از طریق بسیج مردم و موازنه قوا انجام می‌شود. بحث حاکمیت قانون و مواردی از این قبیل. بنابراین اگر اینها را به‌عنوان بنیان‌های اساسی در نظر بگیریم، اصلاح‌طلبان هر جا روی آنها دست گذاشته و در این مسیر حرکت کرده‌اند، به نظرم موفق بوده‌اند. اگر به مسائل دیگر پرداخته و اینها را فراموش کرده باشند، فرقی نمی‌کند آن مسئله چگونه است و چه تصمیمی درموردش گرفته‌اند زیرا وارد ساخت بازی‌ای شده‌اند که این ساختار نهایتا آنها را با شکست مواجه می‌کند. حتی به ۹۲ هم که نگاه کنید، محصول تحریم و کاهش درآمدهای نفتی در بودجه دولت است وگرنه اگر درآمدهای نفتی وجود داشت، مدیریت قبلی هم به شکل دیگری ادامه پیدا می‌کرد و جلو می‌رفت. بنابراین این را تقلیل ندهیم به اینکه اصلاح‌طلبان از یکی حمایت کردند و از دیگری حمایت نکردند. مسئله این است که در درجه اول ساخت بازی به نفع آنها تغییر کرد. کنشگران و نیروهای سیاسی تا حدی می‌توانند موفق باشند که توجهشان را به مؤلفه‌های اصلی ساخت بازی سیاسی در ایران معطوف کنند. به نظرم الان این ساختار شرایطش آماده است. اینکه فکر می‌کنیم اصلاح‌طلبان نباید دنبال منافع خودشان باشند و باید دنبال منافع مردم باشند را قبول ندارم، نه اینکه دنبال منافع مردم نباشند. همه ما دنبال منافع خودمان هستیم. مهم این است که منافعمان را به نحوی تعریف کنیم که متناسب با توسعه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کشور باشد. مثالی می‌زنم. شخصا حرفه‌ام روزنامه‌نگاری و پژوهشگری اجتماعی است. من باید دنبال این باشم که حرفه روزنامه‌نگاری تقویت شود و منافع من هم به شکل صحیح بهبود یابد. اگر این کار را انجام دهم یعنی نهاد مدنی روزنامه را تقویت کرده‌ام و این به نفع همه جامعه است. به این معنا نیست که من علیه منافع روزنامه‌نگاری کار کنم و تصور کنم به نفع مردم کار می‌کنم. خیر، هرکس باید منافع خودش را در چارچوب توسعه اقتصادی، سیاسی تعریف کند و بعد دنبال منافع خودش هم باشد. اگر کسی دنبال منافع خودش باشد اما آن منافع را رانتی تعریف کند، یا حتی اگر منافع خودش را هم رانتی تعریف نکند ولی این منافع را برای دیگران تعریف کند باز هم به ضرر مملکت است. حتی اگر برای مردم منافع رانتی تعریف کند به ضرر مردم است. مثلا من شخصا از آزادسازی قیمت انرژی دفاع می‌کنم با اینکه مصرف انرژی‌ام ممکن است بالا باشد و از جیبم هم برود. اما این را می‌دانم که این آزادسازی به نفع توسعه اقتصادی است و منافعش به جیب همه ملت و از جمله من خواهد رفت. این‌طور نیست که از جیب من و ملت برود.

این نوع تمایز که مطرح می‌کنید و اینکه به دامان ملت برگردند، خب یعنی چه؟ انقلاب که بیشتر از همه به دامان ملت برگشت. همه ملت حمایتش کردند. مگر امروز منتقدان از آن دستاوردها حمایت می‌کنند که فردا از بازگشت به دامان ملت به این معنا بگوییم که باز هم حمایت کنند؟ این چه حرف

عکس: عباس کوثری، شرق

عجیبی است؟ در گذشته این همه سیاست‌ها که همه‌شان مبتنی بر حمایت ملت بوده و مردم حمایت می‌کردند اما بعد دستاوردها همان‌هایی بوده که ملت آن را محکوم کرده‌اند. بنابراین از این سد عبور کنید. به نظر من مسئله ۹۶ لزوما اتفاق تعیین‌کننده‌ای نیست. برای اصلاح‌طلبان می‌توانست اتفاق بدی باشد اما معتقدم هیچ تأثیری در راهبرد اصلاح‌طلبی ندارد و اصلاح‌طلبان هم احتیاج ندارند راهبردشان را تغییر دهند بلکه باید اتفاقا به راهبرد اصلاح‌طلبی برگردند، راهبردی که از سال ۷۹-۸۰ کم‌کم کمرنگ شد، ۸۴ باز هم کمرنگ شد، به ۸۸ که رسید کلا تغییر ماهیت داد. این راهبرد از اصلاح‌طلبی عبور کرد فارغ از اینکه خوب یا بد باشد در ادامه و در سال ۹۲ سعی کردند برگردند که به نظرم هنوز برگشت کاملی به راهبرد اصلاح‌طلبی نداشته‌اند. معنای اینکه می‌گویند به دامان ملت برگردیم را باید شکافت. همه نیروهایی که در دامان ملت بودند امروز یک عده آنها را محکوم می‌کنند که این چه سیاست‌هایی بود که اتخاذ کردند. اصلاح‌طلبان باید به خط‌مشی اصلاح‌طلبانه برگردند و کوشش کنند مردم را با این خط‌مشی هماهنگ کنند و با کوشش خودشان جلو بروند.

◣ بحث اول شما درباره نقش نفت در سرنوشت سیاست داخلی و به‌تبع آن سیاست خارجی قانع‌کننده است، اما تا حدودی تک‌محوری است. از این منظر احمدی‌نژاد ممکن می‌شود، همان‌طور که در سال ۹۲ با کاهش یا افزایش قیمت نفت، روحانی روی کار آمد. در این تحلیل نه به شیوه مستقیم بلکه به طرز زیرپوستی نقش و توان مردم نادیده گرفته می‌شود. درواقع این ساختارهای رسمی کشور هستند که با بالا و پایین رفتن قیمت نفت را به وجود می‌آورند، پروپاگاندا و سازماندهی می‌کنند تا دولتِ متبوع این شرایط روی کار بیاید. امیدوارم پاسخ شما را اشتباه فهمیده باشم، درغَیر این صورت در این تحلیل نقش مردم بیش از آنکه اصالت داشته باشد، عارضه‌ای است از عارضه‌ای دیگر. در بخشِ دیگری از بحث شما به‌صراحت نقش مردم نادیده گرفته می‌شود و نوعی نخبه‌گرایی خواسته یا ناخواسته در نگاه شما وجود دارد؛ جریان نخبه‌ای به‌نام اصلاحات که باید کار خودش را بکند بی‌توجه به رویکرد پوپولیستی. این نگاه نخبه‌گرایانه دو بُعد دارد که با بخشی از آن می‌توان موافقت کرد، به این معنا که اصلاح‌طلبان باید استراتژی منسجمی داشته باشند همان‌طور که قبلا داشته‌اند. تصور می‌کنم این اصلاح‌طلبانِ نخبه خاستگاه‌شان اصلاح‌طلبان دوم خردادی است. اگر این‌طور باشد، اینِ اصلاح‌طلبان بیش از هر زمان دیگر هم‌زمانی با ملت داشته‌اند و از دامان آن سر برکشیده‌اند. در بعد دیگرِ نگاهِ نخبه‌گرایانه شما نوعی سرکشی و بی‌اعتنایی وجود دارد؛ که مصداقِ «هرچه پیش آید خوش آید» است، بدون توجه به پویایی و تغییر شگرفی که در جامعه افتاده است و باید جناح‌های سیاسی مطابق با آن تغییر کنند و دست بر قضا به دامان ملت بازگردند. درست می‌فرمایید که هرکسی به فکر منافع خودش است و این منافع باید قابل جمع با منافع ملت باشد. پرسش اساسی اما اینجاست که آیا اصلاح‌طلبانی وجود دارند که منافع‌شان قابل جمع با ملت باشد؟ شما چه راهکاری برای آن دسته از اصلاح‌طلبانی دارید که تنها در فکر منافع خود هستند و منافع ملت را تضییع می‌کنند؟ آیا هم‌چنان اصلاح‌طلبان برای تداوم اصلاح‌طلبی باید در اتحاد و ائتلاف بمانند یا بخشی از آنان که به منافع مردم هم می‌اندیشند باید از طریق انشعاب به خاستگاه واقعی خود بازگردند؟ اصلاح‌طلبان در مقاطعی تاوان سنگینی برای ماندن در کنار مردم داده‌اند. به‌گمانم از نگاه شما جریان اصلاح‌طلبی نیازی به پاک‌سازی آشکار ندارند و بازگشت به خاستگاه اصلاح‌طلبی ناگزیر موجبِ حذف برخی از اصلاح‌طلبان می‌شود.

اینکه شیوه این کار چیست تا این پالایش صورت بگیرد، به نظرم پذیرش آزادی نقد و گفت‌وگو میان اصلاح‌طلبان است. در قضیه آقای نجفی، یک اتفاق مهم رخ داده، آنها راحت نمی‌توانند با هم گفت‌وگو کنند، کار به اتهام‌زنی و عصبانیت می‌کشد. با این کار که نمی‌شود پیشرفت داشت. باید درست حرف بزنیم. مطالبی که گفته‌ایم کدام اشتباه است و چه نتیجه‌ای باید بگیریم. فورا انگ و اتهامات مختلف می‌زنند. با این شیوه بحث که اصلا نمی‌شود پالایشی در میان نیروهای اصلاح‌طلب کرد. دلیل اصلی این است که واقعیت نقد و گفت‌وگو را نپذیرفتیم. اگر این را بپذیریم راحت می‌توانیم در مورد ارزش‌ها معیارهای مشخصی را عرضه کنیم. کسانی که در چارچوب اصلاح‌طلبی نمی‌گنجند را هم می‌توانیم حذف کرده و کنار بگذاریم. در مورد نخبگان و توده، برداشت شما کاملا درست است و من به آن معنا نقش توده‌ای قائل نیستم. برای مردم در همراهی نخبگان است که نقش ماندگاری قائلم که به احتمال قوی در جامعه سالم منتقل به نهادهای مدنی می‌شوند و نقششان را آنجا ایفا می‌کنند. این چیزها توی کَت من نمی‌رود خیالتان را راحت کنم. هیچ پدیده‌ای در ایران به بزرگی پدیده انقلاب و حتی اشغال سفارت نیست. جنگ هم که می‌دانید همین‌طور. در تمام پدیده‌هایی که با حداکثر مشارکت مردمی بوده، امروز همان کسانی که حامی این جریانات بودند می‌توانند نسبت به آنها ابراز پشیمانی کنند بدون اینکه هیچ مسئولیتی را بپذیرند. این همه حضور مردمی در سیاست داشتیم چطور وضعمان بهبود نیافته و در یکسری زمینه‌ها بدتر هم شده است. این چه حرفی است که می‌زنید نقش مردم نقش مردم؟ در کدام کشور منطقه می‌توانید این همه نقش عمومی مردم را ببینید؟ اما نتیجه‌اش چیست؟ چه دستاوردی را می‌توانید بشمرید؟ همین ذهنیت‌هاست که کار را به اینجا کشانده است. من هم ممکن است در مقطعی این‌طور فکر می‌کردم. ما آمال و آرزوها و خواسته‌های خودمان را پشت مردم می‌ریزیم. بله اگر مردم جامعه‌ای تغییر نکنند، جامعه تغییر نمی‌کند. اما نقش مردم این نیست که به خیابان بریزند و چهار تا شعار بدهند و کیف کنند و فردا هم علیه تمام گذشته‌شان فحش دهند و حرف بزنند. در سال ۸۸ چه کسی به خیابان آمد به‌جز مردم؟ اکنون کجا هستند؟ چه کسی از آن اوضاع دفاع می‌کند؟ و چه عوارض وحشتناکی برای جامعه ایجاد کرده؟ به نظرم باید جلوی این حرف‌ها را گرفت و نقد رادیکال به اینها انجام داد. جامعه‌ای که نخبه‌هایش نتوانند چهار تا حرف درست بزنند و حتی نمی‌توانند با هم حرف بزنند، مردمش کجا می‌توانند یک اقدام درست‌وحسابی و قابل قبول انجام دهند؟ مردم می‌خواهند چه کنند جز اینکه توی سروکله هم بزنند؟ بنابراین پوپولیستی را که در پسِ این پرسش‌ها است و با کلماتی دیگر آرایش یافته باید کنار گذاشت و با بازنگری جدی درخصوص تحولات اجتماعی، اصلاحات و مسیری که باید برویم را به وجود بیاوریم. تنها چیزی که می‌توانم برایتان تکرار کنم این است که این همه نقش مردم نقش مردم نکنید. در یک قرن گذشته نقش مردم به تعبیری که شما در پرسش مطرح کردید در ایران از همه کشورهای دیگر منطقه بیشتر بوده و امروز عدم رضایت از وضع موجود بیشتر از کشورهای دیگر است. شاید بگویید درست عمل نکردیم. بله درست عمل نکردن محصول همین نگاه است.

در مورد بحث منافع، آنچه من گفتم در پاسخ به پرسش شماست. من که مصداقی حرف نزدم. من منطق شما را نقد کردم که می‌گویید منافع شخصی، می‌خواهم بگویم منافع شخصی هیچ ایرادی ندارد و مشکلی در این موضوع نیست. اما شما می‌فرمایید یکسری از این افراد منافعشان در جهت منافع مردم تعریف نشده که کاملا موافقم. تعیین مصداق باید کرد و علیه‌شان حرف زد. اصلا اینها دیگر اصلاح‌طلب نمی‌شوند و تحت پوشش اصلاح‌طلب خودشان را پنهان کرده‌اند. صحبت من ناظر به اصل منطق شما بود. بنابراین با شما موافقم علیه بسیاری از اینها باید حرف زد و ایرادی هم ندارد. کاری هم نداریم که آنها دنبال چه هستند. حتی می‌گوییم شما حق دارید دنبال منافعتان باشید اما منافعتان باید در چارچوب توسعه و پیشرفت کشور تعریف شود و به آن کمک کند. حالا اگر این‌طور نیست ما آن منافع را محکوم می‌کنیم. حتی کسانی که تصور می‌کنند دنبال منافع کشور هستند اما تعریفشان از منافع کشور تعریفی است که علیه پیشرفت و توسعه کشور است، ما با آن هم مخالفت می‌کنیم. مگر الان اصولگرایانی که با آنها مخالف هستیم یا در ساخت قدرت هستند همه‌شان دنبال منافع شخصی هستند؟ قطعا این‌طور نیست. بسیاری از آنها فکر می‌کنند کشور و مردم و انقلاب این‌طور است و برای آنها ازجان‌گذشتگی می‌کنند ولی کار اشتباهی می‌کنند. برداشت شما از پاسخ من درست بود. درواقع شما نقش مردم را انتزاعی تصور می‌کنید. شما وقتی در قطب زندگی می‌کنید چاره‌ای ندارید جز اینکه از لباس‌های بسیار گرم استفاده کنید. وقتی در آفریقا زندگی می‌کنید باید این لباس‌ها را کنار بگذارید. وقتی در بیابان خشک زندگی می‌کنید اراده شما معطوف به محیط و شرایط است و وقتی در جنگل‌های آمازون زندگی می‌کنید، قضیه فرق می‌کند. من اراده را در ذیل این تعریف می‌کنم و می‌پردازم. شما اراده‌گرایانه تعریف و فکر می‌کنید مردم می‌توانند هر کاری بکنند. چنین چیزی وجود ندارد و اصلا عقل ایجاب نمی‌کند مردم هر کاری را انجام دهند. مردم براساس محیطشان واکنش نشان می‌دهند و اگر تغییرات محیطی خیلی جدی باشد، اوضاع به‌کلی عوض می‌شود. شما نقش تغییرات محیطی و ساختاری را آن‌قدر کم در نظر می‌گیرید که می‌خواهید برای مردم نقش قائل شوید درحالی‌که مردم در ذیل این وضعیت ساختاری است که از خودشان واکنش نشان می‌دهند.

◣ با این اوصاف انتخابات آینده را چطور ارزیابی می‌کنید؟ بالاخره اصلاح‌طلبان برای پیروزی به رأی مردم نیاز دارند، رأی هم یعنی شمارش آرا، چیزی که تاکنون بیش از هر چیزی برای جناح‌های سیاسی کشور مهم بوده است. کار سیاسی از طریق صندوق رأی، گاه به همان شیوه پوپولیستی که شما چندان اعتقادی به آن ندارید. دقیقا از همین‌جا تفاوت مردم با مردم روشن می‌شود. شما به مردم در معنای توده باور ندارید که در صحنه حاضر می‌شوند. این نکته کاملا درستی است، اما سال‌هاست که اصلاح‌طلبان هرچه دارند از قبلِ توان همین مردم در صحنه بوده است. اما مردمی که من از آنها نام می‌برم در اقلیت‌اند. مردمی هستند که در راه‌اند، مردمی که با سیاست‌های تازه خلق می‌شوند و به‌تعبیر نیچه با گام‌های کبوتر به جلو می‌آیند، بی‌هیچ سروصدایی و ما را غافلگیر می‌کنند. و من تصور می‌کنم جناح‌های سیاسی کشور غافلگیر شده‌اند. این غافلگیری به شکل‌های متفاوتی بروز و ظهور می‌یابد: به شکل انفعال، انکار و یا هشدار. تفاوت بنیادینی است بین مردمی که از آنها سخن گفتم و مردمی که شما به‌حق از آنها انتقاد می‌کنید. البته اینکه اصلاح‌طلبان تا چقدر محق هستند تا از مردم در صحنه انتقاد کنند جای تأمل دارد. با این اوصاف، شما به چه مردمی باور دارید؟

اگر دقت کنید صحبت‌های اول من بنیادشان مشارکت است. چطور کسی که برمبنای مشارکت صحبت می‌کند می‌تواند مردم را نادیده بگیرد؟ اصلا اگر مردم تغییر نکنند، جامعه‌ای تغییر نخواهد کرد. البته مردم در ساخت اجتماعی و اقتصادی است که از خودشان واکنش نشان می‌دهند. اگر بر این قضیه تأکید می‌شود که در انتخابات باید شرکت کرد، به این معنی است که باید بتوانید نظر مردم را جلب کنید. اما فرق دارد با اینکه دنباله‌رو مردم باشید. کار سیاست‌مدار این نیست که دنباله‌رو مردم باشد. کار سیاست‌مدار این است که ایده‌های خودش را مشخص و سعی کند مردم را با آنها قانع و همراه کند. بنابراین نمی‌دانم شما از چه مردمی صحبت می‌کنید، اما در نهایت سیاست‌مداران اعم از اصلاح‌طلب، اصولگرا و غیره باید سعی کنند نظر مردم را جلب کنند. باید دفاع کنیم از اینکه در چارچوب دموکراتیک و انتخابات پیش برویم برای اینکه هر جا اختلافی به وجود می‌آید این گزینه بهترین شیوه برای رفع خصومت و اختلاف است. حتی اگر بازنده هم باشیم. مهم این است که شیوه و راه‌حل موردقبولی را برای رفع اختلافات داشته باشیم. بنابراین تا اینجا مسئله‌ای نیست. جاهایی هم که می‌گفتم دنباله‌رو مردم نباید باشند جایی است که سیاست‌مدار نمی‌تواند با این بهانه که مردم این را می‌خواهند از خودش رفع مسئولیت کند. مردم این را می‌خواهند، تو چرا دنبالشان بروی؟ اگر چنین است تو دیگر چه رهبری سیاسی داری؟ هرکس باید مسئولیت رفتارش را خودش بپذیرد نه اینکه بگوییم مردم می‌خواهند. تابه‌حال از این اشتباهات زیاد داشته‌ایم و نباید تکرارشان کنیم. اما سؤال شما در مورد انتخابات؛ برداشتم این است که اگر امروز قرار باشد با شرایط کنونی و سنت گذشته انتخابات باشد، معتقدم به معنای گذشته انتخابات شکل نمی‌گیرد و بعید می‌دانم مردم به‌طور جدی پای صندوق‌های رأی بیایند و بعید می‌دانم اصلاح‌طلبان بتوانند لیستی در این زمینه ارائه کنند. اصلاح‌طلبان چندین مشکل جدی خواهند داشت و مهم‌ترینش همین‌جاست که نمی‌توانند مردم را برای شرکت در انتخابات قانع کنند. قصدم این نیست که از مردم تبعیت کنند، اگر مردم نخواهند باید دنبال کار خودشان بروند اما اگر مردم و افکار عمومی حس می‌کنند که از طریق انتخابات (به نظرم از نظر این برداشت بالاترین انتخابات سال ۹۶ بوده) نمی‌توانند به دستاوردی برسند، دلیلی ندارد که شرکت کنند. بنابراین ریزش عمده‌ای در انتخابات از طرف اصلاح‌طلبان خواهد بود البته از اصولگرایان هم ریزش خواهد بود اما اصلاح‌طلبان به‌دلیل تشتت و اینکه بخشی از حامیانشان حاضر به حمایت نیستند و بیشتر طالب این هستند که مستقل در کنش سیاسی و انتخاباتی شرکت کنند، به نظرم اصلاح‌طلبان پیشاپیش این بازی را باخته‌اند. در واقع اینجا بازی‌ای هم وجود ندارد. تابه‌حال سعی کرده‌ایم این بازی را تعریف و رسمی کنیم و در ۹۶ تعریف شده بود. بعد از ۸۸ که این همه تنش شد باز هم انتخابات زنده شد. انتخابات ۹۲، ۹۴ و ۹۶ نشان داد که از نظر مردم انتخابات اعتبار دارد یعنی به‌عنوان یک روش اعتبار دارد اما به‌عنوان یک نتیجه نه. الان دیگر انتخابات باید راهگشا باشد و طریقیت داشته باشد و به نظرم انتخابات ۹۴ و ۹۶ هیچ‌کدام نتوانستند این راه‌گشایی را داشته باشند درحالی‌که انتخابات به‌عنوان یک شیوه حل اختلاف جا افتاده بود. به‌همین‌دلیل معتقدم با فرض ادامه وضع موجود اصلاح‌طلبان قادر به شرکت در انتخابات نخواهند بود مگر اینکه اتفاقی در عرصه سیاست رخ دهد. به نظرم این‌بار حکومت است که باید تغییر نگاهی به فضای سیاسی بدهد. با توجه به شرایط کنونی مطمئن نیستم چقدر این اتفاق بیفتد گرچه ناامید هم نیستم. اگر تغییر ملموسی در فضای عمومی رخ دهد، یعنی حس شود نتایج انتخابات می‌تواند راهگشا باشد، معتقدم اصلاح‌طلبان با این ساختارشان نمی‌توانند شرکت کنند و نیروهای جدیدتری در آنها شکل خواهد گرفت و در کنار نیروهای قدیمی‌شان است که می‌توانند در انتخابات شرکت کنند. اینکه برنده می‌شوند یا نه بحث دیگری است. تحول سیاسی هم فقط در تأیید صلاحیت‌ها نیست. تأیید صلاحیت‌ها فقط رد و محدودیت صلاحیت‌ها در مجلس نیست، در کل حکومت باید بازتاب داشته باشد. در این مجلس یک عده هم باید برونند کاری از آنها برنمی‌آید. مجلس آن‌قدر ضعیف شده و همه دندان‌هایش کشیده شده که به نظرم کارایی خاصی در فضای کنونی نمی‌تواند از خودش نشان دهد.

ادامه از صفحه ۳

حساب‌های قوه قضائیه به ۵ حساب تقلیل یافت

این حساب‌ها یک امکانی بود تا در جایی که بودجه مصوب مشکلات را حل نمی‌کند، برای ارائه خدمات استفاده شود. به‌دلیل همین ذهنیت‌ها، این حساب‌ها را به پنج حساب تقلیل دادیم و در گام بعدی قصد داریم در پایان هر سال درآمد و هزینه‌های این حساب‌ها را به صورت شفاف به اطلاع عموم مردم برسانیم تا شفافیت ایجاد شود. تاکنون هم این حساب در اختیار رؤسای قوه قضائیه بوده است. البته در گذشته چک‌ها با یک امضا صادر می‌شد، اما از روزی که به قوه قضائیه آمدم، قرار شده چک‌ها با سه امضا وصول شود. وی تصریح کرد: متأسفانه این موضوع یک‌مقدار جنبه سیاسی پیدا کرد. البته قطعا آمادگی دارم درباره عملکرد این حساب‌ها در دوره‌های گذشته نیز گزارش بدهم، زیرا تمام مبالغ صرف قوه قضائیه و ارائه خدمت به مردم شده است، اما درعین‌حال در دوره خودم، گزارش سالانه این حساب‌ها را به صورت شفاف می‌دهم.

مقام رهبری، هر اختیاری که نیاز بوده به مسئولان داده‌اند

حجت‌الاسلام رئیسی در ادامه اظهار کرد: آن دسته از مسائلی که برای گره‌گشایی از زندگی مردم نیاز است، در جلسات سران قوا مطرح می‌شود. یک مواردی هم هست که نیاز به کسب مجوز از رهبر انقلاب دارد که خوشبختانه اختیار کامل داده‌اند و با اتمام حجت، هر اختیاری که نیاز بوده به مسئولان داده‌اند و فرموده‌اند که اگر نیازی به اخذ مجوز از ایشان باشد، راه را باز گذاشته‌اند.

وی ادامه داد: پیشرفت کار در گروی تعامل با سایر قواست؛ با رئیس‌ج